

## «صلح کل» برآیند گفت‌وگوی منطقی ادبیات جهان، در منطق گفت‌وگوی حافظ و گوته

طاهره کوچکیان\*

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۲۲

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۱۹

### چکیده

اوج آشتی دو فرهنگ و زبان را در دل‌بستگی گوته آلمانی به حافظ ایرانی می‌توان یافت. گوته در دوران پختگی روح، چنان سرسپرده اندیشه قوام‌یافته حافظ شد که توانست رویکردی تعامل‌گرایانه را در پیش بگیرد و بارها با افتخار از این سرسپردگی دم‌زند؛ مناسبات ادبی ایران و آلمان به حافظ و گوته ختم نمی‌شود؛ اما شکوه این گفت‌وگوی منطقی را در ارتباط این دو اندیشمند بزرگ، فرای زمان‌ها و مکان‌ها می‌توان جست‌وجو کرد. گوته برای نخستین بار می‌حث «ادبیات جهان» را مطرح کرد و نظریه «منطق گفت‌وگو» را نیز باختمین مطرح کرد؛ ایجاد ارتباط یک گفتار با گفتارهای دیگر برای حذف تک‌آوایی؛ و ژولیا کریستوا این مفهوم را به ارتباط بین متون و گفتمان‌های ادبی گسترش داد. این پژوهش بر آن است تا ضمن بررسی گفت‌وگوی حافظ و گوته به عنوان سمبل شرق و غرب و تحلیل نظریه «ادبیات جهان» در این زمینه، به تبیین تأثیر این گفت‌وگو در شکل‌گیری گفتمان‌های مثبت جهانی بپردازد؛ بدین وسیله نقش گفت‌وگوی منطقی بین متون و همچنین گفتمان‌های ادبی در ایجاد تفاهم و صلح ملل با توجه به ارج نهادن به شباهت‌ها و مدارای با تفاوت‌ها به صورت قابل تأملی برجسته خواهد شد. این مقاله با رویکردی تحلیلی، تطبیقی و انتقادی به این موضوع پرداخته است.

**کلیدواژگان:** نظریه ادبیات جهان، منطق گفت‌وگو، بینامتنیت، صلح کل.

## مقدمه

جهان امروز، مملو از به رسمیت شناختن «خود» در مقابل «دیگری» است. گسترش مرزهای «خود» به سمت «دیگری» و یا اضمحلال آن در «خود» منجر به نزاع‌های بی‌پایان شده است. گاه اندیشه، مذهب، جغرافیا، سیاست و فرهنگ، بهانه‌هایی می‌شوند برای پرداختن به جنگ‌ها و ایجاد تقابل‌های خودخواهانه و بحران زایی؛ در اینجا است که «شناخت» و «گفت‌وگو» به عنوان دو عنصر تعامل، تفاهم، صلح و بحران زدایی در دنیای امروز مطرح می‌شوند. هنر و ادبیات فرا ایدئولوژی گرایانه که از عمق روح بشری نشأت گرفته است، می‌تواند به عنوان یکی از زمینه‌های شکل‌گیری گفتمان جهانی، نظام ارتباط‌های گسترده فراملیتی را پی ریزی کند. شناخت هر ملت و درک درست اندیشه‌ها و آرمان‌هایش سبب آشنایی، دوستی و تعامل فرهنگی و تمدنی بین ملل می‌شود و هنر و ادبیات می‌تواند به خوبی این رسالت را بر عهده بگیرد.

شرق و غرب همواره دارای روابط متناوبی در طول تاریخ بوده‌اند و بالتبع «ادبیات» این دو منطقه نیز از این تحولات بی‌تأثیر نمانده است. در این بین گاه نبود ارتباط کافی، مانع شناخت درست و عدم ایجاد گفت‌وگوی سازنده شده و گاه خودشیفتگی غرب و در خود فرو رفتن شرق این جدایی را رقم زده است. بعد از رنسانس اروپایی، با شکل‌گیری علوم و فنون جدید، زمینه برای سفرهای برون مرزی فراهم گردید؛ با ورود جهانگردان اروپایی به مشرق زمین، از جمله ایران، نگاه به شرق از غنای بیش‌تری برخوردار شد و در نتیجه بستر مناسبی برای ایجاد تعاملات فرهنگی و شناخت کامل‌تر مشرق زمین ایجاد شد. در قرن نوزدهم، در آلمان زمانی که غرب از سویی درگیر جنگ‌های ناپلئون و پیامدهای آن و از سوی دیگر مشغول مسائل مربوط به استعمار دیگر سرزمین‌ها بود، وجود تمدن و فرهنگ شرقی انگیزه و جاذبه فراوانی را برای آشنایی بیش‌تر با این مناطق به وجود آورد. در این زمان گوته آلمانی با آشنایی با ادبیات مشرق زمین و شاعران و نویسندگان این خطه، از جمله حافظ، نظریه «ادبیات جهان» را مطرح کرد و در آن، بر گسترش ارتباط بین ملل از طریق گفت‌وگوی بین‌متون تأکید کرد.

با تسامح می‌توان گفت حافظ ایرانی باب گفت‌وگویی را گشود که گوته به دور از پیش‌داوری‌ها، و با شناخت و درک عمیق، آن را پذیرا شد و برآیند این گفت‌وگو تفاهم و

تکامل دو ملت گردید. این پژوهش بر آن است تا به بررسی گفت‌وگوی حافظ و گوته و سهم آن‌ها در ایجاد گفت‌وگوی شرق و غرب در شکل‌گیری و بارورسازی اندیشه‌ها و تکامل و تعامل فرهنگی بپردازد و با مطرح کردن نظریه «ادبیات جهان» گوته و از سویی نظریه منطق گفت‌وگویی و گفت‌وگوی بینامتنی در قرون اخیر که در نظریات اندیشمندی از جمله میخائیل باختین مطرح شد، تأثیر مطالعات تطبیقی و گفت‌وگوهای بینامتنی را در ارتقاء روابط ملل مورد بررسی قرار دهد. روابط و گفت‌وگوی متون می‌تواند علاوه بر فرجه‌سازی ادبیات، زمینه تفاهم و تکامل، بحران زدایی و دوستی و صلح جهانی را فراهم نماید، بنابراین نویسندگان می‌توانند با حفظ ارزش‌های ملی و بومی خود، فراتر از نژاد و ملیت و مذهب برای بهبود وضع جهانی مؤثر باشند.

تا کنون در زمینه موضوع مورد بحث پژوهشی جامع صورت نگرفته است؛ در این زمینه تنها می‌توان به مقاله «جلوه‌های صلح و بشردوستی در اشعار مولانا، حافظ و سعدی» از فرانک سلیمان (سلیمانی: ۱۳۸۸) اشاره نمود که به تبیین نگاه صلح‌جویانه در سه شاعر ایرانی، مولانا، حافظ و سعدی پرداخته است.

### دیالوگ حافظ در نظام گفتمان جهانی

حافظ شاعر و اندیشمند ایرانی قرن چهاردهم میلادی است که در کنار حفظ تفکر و هویت ایرانی و اسلامی، اندیشه‌ای جهانی دارد؛ هرچند نمی‌توان به واسطه ترجمه به همه نمایش‌های پیدا و پنهان هنری حافظ دست یافت؛ اما زیبایی‌های هنری و آزاداندیشی و روشن بینی حافظ، ورای تعصب و قشری‌نگری، ضمن تبلور جلوه‌های اصیل بومی و ایرانی اشعار وی، غرب و به خصوص گوته را دلبسته او کرد. گوته معتقد است: «حافظ به لحاظ داشتن نظام فکری خاص شرقی که غزلیات وی نیز طبیعتاً متأثر از آن است، تنها شاعر شرقی است که توانست اندیشه‌های جاویدان و افکار عارفانه‌اش را با مضامین عالی شعر و تخیلات شاعرانه به احسن وجه و در غایت استادی در قالب زیباترین الفاظ به نظم درآورد» (کاظمی، ۱۳۸۱: ۱۰۹).

حافظ با فراروی از شخصی‌سازی آثارش و توجه به انسان و عناصر وجودی‌اش، کلامی جهان‌شمول را خلق می‌کند که می‌تواند به همراه نمود ویژگی‌های منحصر به فرد

خود، اشتراکات روح بشری را به تصویر بکشد. حافظ را باید نماد تعادل بشری دانست؛ مردی که نیازهای روحانی و جسمانی و معنویت و مادیات را هماهنگ با نظام وجودی انسان، به نمایش می‌گذارد و با شناخت درست انسان و بیان وابسته‌های جسمی و جنسی و عاطفی و عقلانی او، موجبات هم‌ذات‌پنداری خوانندگانش را فراهم می‌سازد.

این واقعیت‌گرایی شاعرانه در اشعار حافظ، نگاه مطلق اندیشانه به انسان را از حصار تنگ‌نظری‌های کوته اندیشانه بیرون می‌آورد و امکان تعامل و ارتباط گسترده‌تری را در زمان‌ها و مکان‌های مختلف فراهم می‌سازد. حافظ زیباپسند است و زیبایی‌های جهان را نمودی از چیره دستی خالق زیباآفرین می‌داند. ستایش زیبایی‌های مادی و معنوی در اشعار حافظ، تأییدی بر انعکاس اشتراکات روح بشری است که راه را به سوی خلق ارتباطی هم‌سو با جهان بیرون نزدیک می‌سازد. در اندیشه حافظ «عشق» وحدت‌آفرین است، و نجات‌بخش از تنگ‌نظری‌ها و محدوداندیشی‌ها. در جهان:

همه کس طالب یارند چه هوشیار و چه مست

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

(غزل ۸۰: ۱۱۲)

و این نمود وحدت روح عالم هستی است. روح انسان کمال‌گرا به سوی حقیقت متعالی حرکت می‌کند و «همه طالب یارند» و حقیقت و همه جا «خانه عشق» است؛ اما گاه خودشیفتگی به راه‌های خودساخته بشری و خشک اندیشی‌های متعصبانه در حفظ و گسترش این مسیر، شناخت حقیقت را مبهم می‌کند. حافظ وجود غرور «خودی» و نزاع بر سر این راه‌ها را نمی‌پسندد و دلیل جنگ‌های بی پایان را ندیدن حقیقت در پس پرده تکبر و خودشیفتگی می‌داند:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

(غزل ۱۸۴: ۲۴۸)

با نگاه جامع به دنیای انسانی و عالم هستی، افق دید آدمی گسترش می‌یابد و در این گستره، محدودیت‌ها و مرزهای متعصبانه کمرنگ می‌شوند و حال می‌توان در این وسعت فراگیر، حقیقت را بی‌پیرایه‌تر مشاهده کرد و با تساهل و تسامح در تعامل با اندیشه‌ها با

دیگران به گفت‌وگو نشست. مهم‌ترین رمز حافظ ایرانی برای تحقق «صلح کل» در جهان در دو معنای «مروت با دوستان» و «مدارای با دشمنان» خلاصه می‌شود:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

(غزل ۵: ۸)

این دو مفهوم زمینه ساز صلح و راهگشای گفت‌وگوی منطقی هستند. حافظ دوستی و مهر را سبب بالندگی، تکامل و آرامش می‌داند:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار آرد

(غزل ۱۱۵: ۱۵۵)

و صلح و دوری از دشمنی و جنگ را توصیه می‌کند:

یک حرف صوفیانه بگویم، اجازتست

ای نور دیده صلح به از جنگ داوری

(غزل ۴۵۱: ۶۱۳)

در اندیشه حافظ کم‌آزاری و مدارای با خلق بهترین معامله با جهان هستی است:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

(غزل ۷۶: ۱۰۷)

حافظ انسان را از قضاوت‌ها و پیش‌داوری‌ها بر حذر می‌دارد و او را به سمت

خودشناسی در مقابل دیگر آزاری دعوت می‌کند:

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

(غزل ۸۰: ۱۱۲)

حافظ در این دنیای کامل، اندیشه‌ای وحدت آفرین را پی می‌افکند، انسان را به لطف

آفریدگار هستی امیدوار می‌کند و او را از یأس ناشی از سردرگمی در ابهامات آفرینش بر

حذر می‌دارد:

نامیدم مکن از سابقه لطف ازل

تو پس پرده چه دانی که چه خوب است و چه زشت

(غزل ۸۰: ۱۱۲)

حافظ معتقد است اگر با دیده استغناء به جهان هستی بنگری همه انسان‌ها

یکسان‌اند:

بیار باده که در بارگاه استغنا

چه پاسبان و چه سلطان چه هشیار و چه مست

(غزل ۲۵: ۳۷)

در واقع حافظ در اشعارش با تأکید بر بی اعتباری دنیای من و بی اعتنائی به آینده و گذشته من، در دنیای گذرای در میان دیگران، مسیر گفت‌وگوی جهانی را می‌گشاید. آزاد اندیشی انسان را از قید و بندهای ذهنی رها می‌کند و انسان سرگردان و مضطرب را که در دنیای خودخواهانه خود در مانده شده است به حذف احساس تعلق همیشگی به «من» و ایجاد ارتباط با «دیگری» فرا می‌خواند.

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

(غزل ۳۷: ۵۴)

در واقع حافظ با شکستن حصار منیت‌های متعصبانه و ریاورزانه، راه را از سوی خود برای ایجاد ارتباطی گسترده‌تر باز می‌گذارد.

با توجه به این اندیشه‌ها و تأملات باید گفت، حافظ انسان را از آویختن و چنگ زدن‌های بی حاصل در دنیای محدود خود، بر حذر می‌دارد و او را به سمت تماشای واقعیت‌های زندگی با نگاهی عالمگیر به درون و بیرون خود فرا می‌خواند.

در اشعار حافظ وجود و حضور خالق هستی بخش، صلح و دوستی، زیبایی، مدارا با خلق، کم آزاری، جوانمردی، عشق ورزی، یک رویی، احترام به عقاید و مذاهب، آزاداندیشی، توجه به حال و نه گذشته و آینده و شایسته سالاری، ستایش می‌شوند و توجه و پایبندی به این اصول می‌تواند زمینه تساهل و تسامح در سیاست‌های اجتماعی، فرهنگی، دینی و اخلاقی بین المللی را فراهم سازد. شناخت درست «خود» و «دیگری»

و در نتیجه مروت با دوستان و مدارای با دشمنان راهکار *حافظ* ایرانی است در گفتمان صلح جهانی و سبب می‌شود خارج از هر تعصب و مطلق اندیشی بتوان گفت‌وگویی، زنده و پویا را در گفتمان جهانی یکسونگر مطلق اندیش ایجاد کرد.

### گوته؛ از غرب به شرق تا رسیدن به «ادبیات جهانی»

*یوهان ولفگانگ گوته* نویسنده و اندیشمند برجسته آلمانی در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم است که آثار ارزشمندی در حوزه ادبیات ارائه داده است. گوته برای نخستین بار در سال ۱۸۱۴ حدود پانصد سال پس از *حافظ* در زمان ناآرامی‌های موجود در اروپا، از طریق ناشر آثارش با ترجمه کامل دیوان *حافظ* توسط ژوزف فن هامر پورگشتال آشنا شد؛ آشنایی گوته با شرق، به *حافظ* ختم نمی‌شود، بلکه او پیش‌تر نیز به دلیل گسترش مباحث شرق شناسانه در اروپا با این بخش از جهان آشنا شده بود؛ اما دل‌بستگی او به *حافظ* زمینه پژوهش‌های بیش‌تری را برای او فراهم ساخت و او توانست به این واسطه به نوعی پیوندهای مشترک دست یابد که سبب نزدیکی فرهنگ غرب و شرق می‌شد؛ وی متأثر از *حافظ* و اندیشه‌های او، «دیوان غربی شرقی» را در سال ۱۸۱۹ به همراه مقالات و پژوهش‌هایی که برای دریافت و درک درست خواننده ناآشنا با شرق، در انتهای این دیوان پیوست شده بود منتشر کرد. این اثر به حق «اندیشه پیوند دادن شرق و غرب، برجسته ساختن فضیلت‌های اقوام این دو پاره جهان و ایجاد تفاهم میان ملت‌ها» (گوته، ۱۳۸۹: ۲۱) را در خود داشت. گوته در یک نگرش جهان وطنی نه تنها به ایران و مشرق زمین توجه کرد، بلکه کشورهای غربی نیز از جمله انگلستان، ایتالیا و فرانسه مورد توجه او قرار گرفتند.

گوته نیز چون *حافظ* بر ارزش‌هایی چون عشق، دوستی، صلح، آزاداندیشی، حقیقت‌گرایی، ترک تعلقات و رهایی از محدودیت‌ها تأکید داشت. وی نگاه جامع به جهان را راهی برای تعامل با انسان‌ها می‌دانست. گوته معتقد بود ادبیات با توجه به اینکه به روح بشری تعلق دارد، می‌تواند با تأکید بر اشتراکات، زمینه یک گفت‌وگوی قابل درک و فهم جهانی را فراهم سازد: «ادبیات جهان حیطه فراخی برای تعاطی افکار و تعامل بین ادبیات ملل مختلف است. من هر روز بیش‌تر به این موضوع معتقد می‌شوم که شعر به جهان بشریت تعلق دارد که از زبان هزاران انسان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف جاری

گشته است. از این رو، من دوست دارم به اطراف نگاه کنم و ملل بیگانه را هم ببینم و به همه توصیه می‌کنم چنین کنند» (دمراش: ۲۰۰۳: ۱؛ به نقل از انوشیروانی، ۱۳۹۰: ۲۶).

گوته با شناخت دنیای جدید و پر راز و رمز مشرق زمین و آشنایی با اندیشه‌های والای حافظ که برآمده از تفکر شرقی است، خود را با او همراه می‌سازد، گویی خود را در آینه روح او می‌بیند و به نوعی وحدت روحانی با وی دست می‌یابد: «حافظ می‌پندارم در این کار، با توأم میل هم‌پایی است. از آنکه هم‌گون شویم و من اینک با تو هم‌گون‌ام» (گوته، ۱۳۹۲: ۴۸). وی خود را دوست و هم‌فکر حافظ می‌داند: «خود، اگر تمامی جهان غرقه شود، حافظا! با توأم سر هم‌وردی است» (همان: ۵۱). در اینجا می‌توان گفت یافتن همین اشتراکات و پذیرش آن‌ها است که راه را برای ایجاد گفتمان صلح و دوستی در جهان فراهم می‌سازد.

گوته به این باور رسیده بود که عشق، حقیقت و زیبایی را نمی‌توان محدود به یک ملت یا اندیشه خاص دانست، بلکه با شناخت ملل و آشنایی با اندیشه‌های آنان می‌توان به کشف و دریافت آن دست یافت و همین امر زمینه نزدیکی و تفاهم دو ملت را فراهم می‌سازد. در این میان نه تنها شناخت «دیگری»، موجبات دوستی را فراهم می‌آورد، بلکه سبب شناخت و غنی‌تر شدن «خود» نیز می‌شود؛ با این اعتقاد گوته توانست در سال ۱۸۲۷ در سن ۷۸ سالگی و در دوران پختگی خود با توجه به شرایط و فضای تاریخی و فرهنگی اروپای قرن نوزدهم نظریه «ادبیات جهان» را برای دست یافتن به تعامل سازنده شرق و غرب و ایجاد صلح جهانی مطرح کند. در آن زمان «کشورهای غربی از دوران باستان مشترکات فرهنگی زیادی با هم داشتند، من جمله فرهنگ لاتین و مسیحیت و همواره خود را در مرکز و بی‌نیاز از شناخت دیگری می‌پنداشتند، لذا به فرهنگ و ادبیات بقیه دنیا بی‌اعتنا بودند. در این برهه تاریخی است که گوته اندیشه «ادبیات جهان» را مطرح می‌کند، به امید آنکه بتواند از این طریق ارتباطی عمیق و پایدار و آکنده از احترام متقابل بین جهانیان برقرار کند و از این مسیر به آرزوی دیرینه خود که برقراری صلح و دوستی میان جهانیان بود جامه عملی بپوشاند» (انوشیروانی، ۱۳۹۰: ۲۴).

گوته با مطرح کردن این نظریه در ضمن، نوعی مبحث گفت‌وگوی بینامتنی را مطرح می‌سازد که البته در این نظام گفت‌وگو علاوه بر متن، اندیشه‌های حاکم بر متون و



نویسندگان آن نیز با یکدیگر در تعامل هستند که در این گفتمان، نگاه تطبیقی متون نیز مورد توجه قرار دارد؛ هرچند گوته برای طرح چارچوب نظری این تئوری زمان کافی نیافت؛ اما با خلق «دیوان غربی شرقی» در معرفی مفهوم مورد نظر تلاش کرد. گوته معتقد بود که با شناخت و آشنایی با زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی مشترک ملل و احترام به این اشتراکات و پذیرش و احترام به تفاوت‌ها و تقابل‌های موجود همچون حافظ، با «مدارای با دشمنان» و «مروت با دوستان» می‌توان به گفتمان مثبت در زمینه صلح و دوستی جهانی دست یافت.

### گفت‌وگوی منطقی و هدفمند در ادبیات

جهان هستی، ساختاری گفت‌وگومدار دارد و قادر است گفت‌وگویی معنادار را در مسیر تکامل خود شکل دهد. گفت‌وگو علاوه بر اینکه بین دو یا چند نفر شکل می‌گیرد، می‌تواند بین فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و آثار ادبی و هنری نیز ایجاد شود.

در قرن نوزدهم، در فرانسه با مطرح شدن «ادبیات تطبیقی» به نوعی به ارتباط بین متون توجه شد؛ اما با طرح نظریات جدید در قرن بیستم به صورت مجزا و متفاوتی به این ارتباط پرداخته شد، دوسوسور، میخاییلویچ باختین و رولان بارت مباحث جدی و جدیدی را در زمینه شبکه ارتباط‌های کلامی و زبانی مطرح کردند و در این مباحث، تولید و دریافت معنا، در ارتباط با راوی، متن و دیگری و کانون‌های متعدد فرهنگی و اجتماعی مد نظر قرار گرفت.

طرح نظریه سرشت گفت‌وگویی زبان، در روسیه از طریق باختین ارائه گردید؛ باختین مبحث منطق گفت‌وگو را در پی نظریه دوسوسور در خصوص نظام نشانه‌ای زبان مطرح کرد. باختین بر وجود زمینه اجتماعی برای خلق و دریافت معنا تأکید کرد و معتقد بود ارتباط متن با فرامتن در سطوح مختلف صورت می‌گیرد. باختین معتقد است انسان برآیند گفت‌وگو است و یک گفته تنها به راوی او تعلق ندارد و زمینه اجتماعی نیز در تحقق آن مؤثر است؛ بنابراین متن علاوه بر بافت خود، با راوی و راویان آثار دیگر نیز در ارتباط است و در این تعامل بین گفتارها و درهم پیچیدگی آواها و متن است که معناها زاده می‌شوند: «منطق مکالمه ساحت بینامتنی است؛ هر سخنی با سخن‌های پیشین که

موضوع مشترکی با هم دارند و با سخن‌های آینده که به یک معنا پیشگویی و واکنش به پیدایش آن‌هاست، گفت‌وگو می‌کند. آوای هر متن در این همسرایی معنا می‌یابد» (احمدی، ۱۳۸۹: ۹۳).

جهان هستی همواره به دنبال ایجاد گفت و شنود است و زبان نیز در پی شکل‌دهی نظامی گفت‌وگومند با «خود» و با «دیگری» است: «جهان همواره دعوت‌گر انسان است، هر موقعیتی، هر عینی انسان را به عمل و تعامل و به زبان باختین به گفت‌وگو با خود فرا می‌خواند، و ما تا آنجایی زنده هستیم که به این فراخوان جهان پاسخ می‌دهیم» (Romdenh-romlue, 2011: 93؛ به نقل از عظیمی، علیا، ۱۳۹۳: ۹). در این میان باختین هرچند با مطرح کردن تعامل بین گفته‌های فردی در پی حذف تک‌گویی‌های مستبدانه است؛ اما معتقد است که نویسنده در تعامل در این گفت‌وگو به دنبال یافتن و درک زبان و صدای «خود» نیز هست و از این طریق می‌تواند «خود» را نیز بشناسد، در واقع این گفت‌وگو تکامل بخش است و از راهگذار شناخت دیگری «خود» و صدای «خود» نیز معنادار می‌شود: «نزد باختین شناخت و ادراک ما از جهان موقعیت‌مند و محدود به این موقعیت است. لذا برای گسترش شناخت خود و نزدیک‌تر شدن به ادراک غنی باید با دیگری وارد گفت‌وگو شویم و نگاه او را به نگاه خود اضافه کنیم. هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند در حالت انفرادی به معنا دست یابد» (linell, 2008: 25؛ به نقل از عظیمی، علمیا، ۱۳۹۳: ۱۰).

باختین معتقد است گفت و شنودی مداوم بین خود و دیگری در گفتار، می‌تواند تعاملی ورای زمان و مکان ایجاد کند: «ارتباط با زمان حال، موضوع بازنمایی هنری، جذب فرآیند نیمه تمام جهان در حال صیورورت می‌شود و مهر قطعیت نداشتن بر جبین آن نقش می‌بندد. هر قدر هم که موضوعی از زمان ما دور باشد، به جابه‌جایی‌های زمانی مدام، نیمه تمام و فعلی ما ارتباط داده می‌شود و با فی‌البداهگی و زمان کنونی ما رابطه برقرار می‌کند، اما در همین اثنا زمان حال نیز به سوی آینده‌ای بی پایان حرکت کرده است» (باختین، ۱۳۸۷: ۶۶).

ژولیو کریستو/ از روشنفکران مطرح نیمه دوم قرن بیستم با مطالعه آثار باختین مبحث بینامتنیت را مطرح کرد، کریستو نیز معتقد است که دریافت معنا در متن بر

اساس خوانش‌های صورت‌گرفته در متون دیگر صورت می‌پذیرد، و بنابراین روابط بینامتنی است که در دریافت معنای متن تأثیرگذار است. «در این زمینه فرهنگ و اجتماع ثابت نیست و پیوسته در تعامل با گفته‌ها و نظریه‌ها و آثار قبل از خود است و زمینه‌ای را می‌گشاید که نظریه‌ها و گفته‌های دیگر در صدد پاسخگویی به آن خواهند بود. همین روابط است که جنبه بینامتنیت آثار نام دارد» (آلن، ۱۳۸۰: ۱۸۱). در قرون حاضر بحث گفت‌وگومندی متون به دنبال نظریات مطرح‌شده در این حوزه، در حال تکامل و گسترش است و این نکته که تبادل و گفت‌وگو بین متون به صورت پیدا و ناپیدا متأثر از این نظام گفت‌وگوی بینامتنی است، مورد توجه اندیشمندان این حوزه قرار گرفته است.

### «صلح کل» در منطق گفت‌وگوی گوته و حافظ

گسترش روابط بین ملل، زمینه اثرپذیری هنر و ادبیات از کانون‌های فرهنگی و اجتماعی بیش‌تری را فراهم می‌سازد و سطح شبکه گفت‌وگوهای زبانی و کلامی را افزایش می‌دهد. در قرن نوزدهم، افزایش مراودات بین‌المللی به خصوص بین دو بلوک شرق و غرب، مطالعات و تحقیقات در زمینه شرق‌شناسی را افزایش داد و آثار قابل توجهی نیز ترجمه گردید. گوته آلمانی نیز از این طریق با مشرق زمین آشنا شد و مرزهای زمانی-مکانی را به منظور ایجاد گفت‌وگویی سازنده با دیگر ملل و به قصد تقویت غنای فرهنگی خود و همچنین شناخت جهان فکری جدید گشود و برآیند آن را صلح و دوستی شرق و غرب دانست.

در قرون جدید، تبادل و گفت‌وگو در زبان و ادبیات بر اساس نظریات گفت‌وگومدار در سطوح مختلف مورد توجه قرار گرفته است. بر این اساس متن از زمینه‌های برخاسته از آن و دیگر متون، آگاهانه یا ناآگاهانه تأثیر می‌پذیرد، تنها سطح و میزان پیدایی و ناپیدایی این تأثیرات متفاوت است. گوته نیز در نظریه «ادبیات جهان» به گفت‌وگوی آثار ادبی و مطالعه بینامتنی متون در فراسوی مرزهای فرهنگی‌شان تأکید می‌کند. «مراش ادبیات جهان را چنین تعریف می‌کند: «ادبیات جهان دربرگیرنده آن آثار ادبی است که در فراسوی خاستگاه فرهنگی خود، چه به صورت ترجمه و چه به زبان اصلی، سیر و

گردش می‌کنند. ادبیات جهان در جامع‌ترین مفهوم خود می‌تواند شامل هر اثری باشد که تا به حال از منزلگاه اصل خود فراتر رفته است، اما توجه محتاطانه گیلین به خواننده بالفعل کاملاً بجاست. اثر ادبی آنگاه زندگی مؤثری به مثابه ادبیات جهان دارد که همیشه و همه جا، فعالانه در نظامی ادبی در فراسوی فرهنگ مبدأ خود حضور داشته باشد» (انوشیروانی، ۱۳۹۰: ۳۷). این تحلیل نشان می‌دهد که در نظریه «ادبیات جهان»، سطح گفت‌وگو فراتر از اجزاء گفت‌وگو در ساحت گفتمان اثر با راوی، متن، دیگران و فرامتن در نظریه منطق گفت‌وگو یا بینامتنیت صورت می‌گیرد. در حوزه گفت‌وگو بین متون در نظریه «ادبیات جهان» گونه، متونی که توانسته‌اند از مرزهای خود فراتر روند، امکان گفت‌وگو با دیگر فرهنگ‌ها را پیدا می‌کنند، زندگی تازه‌ای می‌یابند و ماندگار می‌شوند. گونه معتقد است: «اثری که موفق به ایجاد گفت‌وگو با دیگران نشود و در چنبره ویژگی‌های فردی یا تاریخی خاصی گرفتار بماند پس از مدتی از یادها می‌رود» (همان: ۲۷). در نهایت در یک گفت‌وگوی منطقی و پویا، هر دو سوی گفت‌وگو در گفتمان جدید، حیاتی تازه می‌یابند و این ارتباط سبب می‌شود که هم متنی که از فرهنگ مبدأ خود عبور کرده است و هم آنکه به آن پاسخ داده است، غنی‌تر شوند. با معرفی *حافظ* و اندیشه‌های شرق‌گرایانه او توسط گونه، افراد بسیاری در غرب دلبسته او شدند و پیام *حافظ* از فرهنگ مبدأ خود فراتر رفت و توانست گفت و شنودی منطقی را طرح کند و اشعار گونه آلمانی نیز در این تعامل زبانی و فکری با دستیابی به اندیشه‌های نو پربارتر شد.

گونه و *حافظ* به عنوان دو سمبل غرب و شرق، با خاستگاه و اندیشه‌های متفاوت در فراسوی مرزهای جهانی به گفت‌وگو می‌نشینند، و با قرار گرفتن در دو سوی نیمکت گفتمان شرق و غرب، با ساخت تصویر برابری دو قطب شرق و غرب امکان تعامل این دو سوی جهان را با یکدیگر فراهم می‌سازند. این تبادلات فرهنگی سبب باروری فرهنگ و تمدن بشری می‌شود و در اینجا است که ادبیات می‌تواند به عنوان زبان و گفتار هنری برآمده از متن جامعه بشری و یکی از زیربنای نظام جهانی، در استحکام وحدت جهانی مؤثر باشد و از طریق ایجاد صلح، تعادل و تعامل و نیز از میان بردن بحران‌های ناشی از جدال‌های جهانی، نقشی تأثیرگذار را در این زمینه ایفاء کند.

گوته بر آن است که در شرق نظام گفت‌وگو با سایر فرهنگ‌ها وجود ندارد؛ اما بر آن نیز تأکید دارد که در شرق علی‌رغم نبود گفت‌وگو، به دلیل اعتلای ادبی و بازگفت و بازپرداخت داستان‌ها و تداوم و زنده ماندن آن‌ها در زمان، نیاز به گفت‌وگو کم‌تر احساس می‌شده است. «از جایگاه رفیع و مقبولی که داستان‌های بیدپای، بازگفت و بازپرداخت و تداوم همه رقم این داستان‌ها دارند و در این زمینه آخر، «منطق الطیر» عطار بهترین نمونه است، می‌توان دریافت که مشرق زمین نبود گفت‌وگو را کم‌تر از هر ملت دیگری احساس می‌کند» (گوته، ۱۳۹۲: ۲۸۷) البته استدلال گوته در این زمینه تا حدی درست است، ولی نباید این نکته را نیز از یاد برد که برای شکل‌گیری یک گفت‌وگو نیاز به وجود دو طرف گفت‌وگو است. شرق در نظام گفتمان جهانی، قادر به گفت‌وگو بوده است؛ اما ایجاد این گفت‌وگو نیاز به پذیرش غرب نیز داشته که عدم ارتباط‌های بین‌المللی و گاه افتخار به داشته‌ها و خودشیفتگی‌های غرب مانع توجه به میراث جهانی شرق می‌گردید؛ همانگونه که گوته خود نیز با گذر از مرزهای زمانی و مکانی توانست سخن مشرق زمین را بشنود و آن را پاسخ دهد و دم و بازدم ادبی را شکل دهد.

گوته و حافظ توانستند به درستی یک دیالوگ جهان‌شمول را بین شرق و غرب رقم زنند. گوته به دنبال درک غنی از فرهنگ شرقی و ایرانی با مشرق زمین انس می‌گیرد و با شناخت اندیشه‌های حافظ و دیگر شاعران ایرانی با آن هم‌سو می‌شود، این الفت باعث ایجاد تفاهم و احترام به «دیگری» می‌شود: گوته می‌گوید: حافظ را «صرفاً در چارچوب زمان و ملت خودش می‌توانیم به درستی بشناسیم، اما همین که شناختیم‌اش، مونس دلنشین زندگی‌مان می‌شود» (همان: ۲۵۸). همانطور که ذکر گردید، شناخت و آشنایی، سبب ایجاد گفت‌وگوی منطقی می‌شود، گفت‌وگویی که ضمن این شناخت شکل می‌گیرد، زمینه عشق و احترام به دیگری و تعاملی فراخ‌میدان را فراهم خواهد کرد. «در باب حافظ می‌توان گفت که با انس بیش‌تر، مهر و احترام به او بیش‌تر می‌شود» (گوته، ۱۳۹۲: ۲۹۳).

شناخت کامل‌تر «خود» و «دیگری» ضمن دریافت و درک مشترکات، موجب پذیرش تفاوت‌ها و همچنین از بین رفتن پیش‌داوری‌ها و ناداوری‌ها می‌شود: «گوته تحت تأثیر عرفان و فلسفه مشرق زمین [قائل به] نوعی وحدت و اشتراکات اساسی و ریشه‌ای است

و ترغیب انسان‌ها به احترام گذاشتن به تفاوت‌های یکدیگر» (انوشیروانی، ۱۳۹۰: ۲۹). در این زمینه به حق می‌توان این گفته‌گفته در «دیوان غربی- شرقی» را یکی از پایه‌های اصلی گفت‌وگوی منطقی بین ملل دانست که از زبان ادبیات مطرح شده است:

«آن که خود را شناخت و دیگر را/ نیز در خواهد یافت/ که شرق و غرب/ دیگر جدایی نمی‌پذیرند/ توازن صمیمانه میان این دو جهان را/ شایسته می‌دانم/ و آمد و شد میان شرق و غرب را/ نیک و بجا» (گوته، ۱۳۹۲: ۲۰۵)

بنابراین می‌توان اذعان داشت یکی از زمینه‌های شکل‌گیری گفت‌وگوی سازنده در بین متون فرامکانی و فرازمانی «آشنایی» و «شناخت» درست است. در نهایت باید اذعان داشت که آگاهی از وجود یکدیگر و شناخت ارزش‌ها و قابلیت‌ها می‌تواند مدارا با تفاوت‌ها را تسهیل کند؛ در اینجا است که ساحت اندیشه از مرزهای محدود جهان خود به ورای دیگری گسترش می‌یابد و ایجاد یک گفت‌وگوی منطقی و سازنده، سبب تعادل در مناسبات و مبادلات زبانی و کلامی، فرهنگی و اجتماعی می‌شود.

در یک نظام گفت‌وگومدار منطقی، شناخت «دیگری»، باعث شناخت و درک درست از «خود» نیز می‌شود، همان که باختین آن را مد نظر قرار داد و معتقد بود: «در تعامل با دیگران آگاهی ما شکل می‌گیرد ... و از رهگذر وجود «دیگری»، «خود» معنادار می‌شود» (عظیمی، علیا، ۱۳۹۳). گوته در «دیوان غربی شرقی» در کنار معرفی ابعاد متنوعی از مشرق زمین و به خصوص اندیشه‌های حافظ ایرانی، ضمن شناخت خود، خودشیفتگی‌های هموطنان‌اش را در برابر پذیرش «دیگری»، به آن‌ها گوشزد می‌کند: «به هر حال مایلم در اینجا هموطنان خود را با خودپرستی‌های شاعر غربی‌مان آشتی بدهیم؛ زیرا که لاف و گزاف، اگر بخواهیم خصلت شرقی تا حدی به جلوه درآید، نباید که جایش در دیوان خالی باشد» (همان: ۲۹۵). در واقع در گفت‌وگوی بین‌متون در نظریه «ادبیات جهان» هیچ یک از طرفین گفت‌وگو، هویت و ارزش‌های ملی خود را قربانی این ارتباط نمی‌کنند، هدف از تعامل، تعالی است نه اضمحلال و حل شدن. «گوته می‌خواهد دروازه‌های آلمان را به سوی سایر فرهنگ‌ها بگشاید، تا هرچه نیکو و زیباست به سوی آلمان سرازیر شود، تا بدین سان آلمان پیشرو و سردمدار بشریت شود» (انوشیروانی، ۱۳۹۰: ۲۷) و البته از سوی دیگر متون آن سوی گفت‌وگو نیز با برآمدن از

موطن خود، شناخته شده و غنی‌تر می‌شوند. *توماس مان* ضمن بررسی نگاه گوته به نظریه «ادبیات جهان» بر این کمال بخشی دو جانبه در گفت‌وگوی بینامتنی اذعان دارد: «گوته پذیرای جهان بود و تأثیرگذار بر آن هم. انگلستان، ایتالیا، فرانسه و مشرق زمین به او الهام بخشیدند و از این راه به سهم خود زندگی معنوی‌شان را در آثار او به تجلی درآوردند و این دم و بازدم گوته بود با جهان، داد و ستدی که باید نمونه زنده «ادبیات جهانی» دانست. گوته عینیت و ذهنیت اروپایی خود را در پذیرش و پیام برآورده می‌دید و روشن است که ادبیات جهانی دستاورد این هر دو کنش است؛ نتیجه وقوف بر مکتب خودی و وام داری در قبال اندیشه دیگران - نیز ضرورت استقبال از این اندیشه به عنوان عنصری کمال بخش» (گوته، ۱۳۹۲: ۱۵). نکته قابل تأمل دیگر در اینجا، بحث «زمینه گفت‌وگو» در ادبیات و نقش زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی جوامع، در ایجاد تفاهم و تعادل در روابط بین ملل است. خاستگاه اجتماعی و فرهنگی *حافظ* ایرانی و گوته آلمانی با یکدیگر بسیار متفاوت است و این امر می‌تواند مانع درک درست «خود» از «دیگری» شود؛ اما در این رابطه اینگونه نشد؛ چراکه در یک گفت‌وگوی منطقی که با شناخت و درک درست همراه است، تفاوت‌ها باعث تقابل نمی‌شوند، بلکه زمینه ساز جذابیت بیش‌تر در شناخت صحیح از «دیگری» شده و راه را به سوی تبادل، تفاهم و صلح و دوستی هموار می‌سازند. نگاه منطقی *حافظ* و گوته به انسان و تعاملاتش و رویکرد مشترک انسان دوستانه این دو اندیشمند، تفاوت در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی را کنار زد و منجر به شکل‌گیری گفت‌وگویی منطقی و سازنده شد. غزلیات *حافظ* به عنوان یک مجموعه، از کلیت مشابه در جهان، باب گفت‌وگو با دیگران را گشود و گوته با کشف آن و درک اشتراکات بین دو فرهنگ شرق و غرب موجبات شکل‌گیری تبادل فکری و فرهنگی بین دو ملت را فراهم کرد؛ در واقع ادبیاتی که انعکاس روح اصیل بشری بود و *حافظ* ایرانی منادی آن شد، از طریق درک و شناخت درست آن، توسط گوته شنیده شد و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی متفاوت، مانع ایجاد این تعامل دوجانبه نشد. *حافظ* از عمق فرهنگ جامعه‌اش می‌گوید و آشنایی با *حافظ* یعنی آشنایی با فرهنگ ایران و مشرق زمین: «*حافظ* تا جاویدان، شادی‌بخش جان همه ملت خواهد بود» (همان: ۳۴).

در این بخش باید خاطرنشان شد که *حافظ* در خلق و آفرینش معنا، چند شاخصه را در نظر داشته است، یکی نمود جلوه‌های بومی و ملی کشورش و تبلور اندیشه و تفکر خود و هموطنانش و دیگر ترسیم و تصویر مشترکات روح بشری. این ویژگی چند بعدی بودن اشعار *حافظ* سبب شکل‌گیری گفتمان مثبت شرق و غرب و در نتیجه بارورسازی اندیشه‌ها و همچنین تکامل فرهنگی این دو منطقه شده است و اینجا است که مطالعات تطبیقی و به نوعی گفت‌وگوهای بینامتنی در ارتقاء روابط بین ملل تأثیرگذار خواهد بود. گوته نیز در «دیوان غربی شرقی» که در واقع پایه‌گذاری کاربردی نظریه «ادبیات جهان» است، پیام انسان دوستی، عشق و صلح را بیان کرد و لزوم ایجاد روابط انسانی منطقی و احساسی ملت‌ها را مطرح نمود و بدین سان بر اشتراکات انسانی و وحدت روح جهان هستی بر پایه عشق به خداوند لا یزال تأکید کرد:

«از آن خداست مشرق / از آن خداست مغرب / سرزمین‌های شمالی و جنوبی در صلح  
دستان او آرمیده‌اند» (گوته، ۱۳۹۲: ۳۰)

با تکیه بر چنین اندیشه‌های مشترکی بود که با وجود التهاب‌ها و جنگ و جدال‌های زمان *حافظ* در قرن چهاردهم و از سوی دیگر انقلاب فرانسه و ناآرامی‌های ناشی از آن در آلمان قرن نوزدهم در زمان گوته، این دو اندیشمند به سمت یأس و دنیاگریزی و نكوهش زندگی نپرداختند؛ بلکه آنان علی‌رغم زمینه‌های نامناسب اجتماعی، به بی‌اعتباری دنیا، غنیمت شمردن وقت، ستایش زندگی و زیبایی و عشق، حقیقت دوستی و تعامل با خلق و ایجاد صلح و دوستی و مدارا و تحمل اندیشه‌های مخالف و احترام به یکدیگر توجه نشان دادند.

برای گوته آلمانی، شنیدن صدای «شرق» در کنار تک‌گویی‌های «غرب»، مأمنی برای دوری از ناآرامی‌های موجود بود. گوته گویی با گفت و شنود با این دنیای تازه‌یافته، گریزگاهی را برای آرامش درونش می‌یابد: «انگیزه اصلی گوته نیز در نزدیک شدن به شرق و نهایتاً آشنایی‌اش با *حافظ*، رنگی از گریز دنیای ناخوشایند معاصرش را داشت. شرق برای او پناهگاهی بود که در آن می‌توانست به آرامش و زیبایی دست یابد؛ چنانکه در یکی از نامه‌هایش نوشته است: «شرق در واقع تریاکی است که من در این دوران پرجنجال برای تخدیر روح خویش به کار می‌برم» (شفا، ۱۷) (تائبی، ۱۳۹۲: ۵۶). در واقع



ویژگی‌های منحصر به فرد شرق، و تازگی‌هایی که در ظرف اندیشه این بخش از جهان وجود داشت، گوته را مجذوب آن می‌کند و اندیشه رها و آزاد حافظ و رای زمان‌ها، امکان چشیدن این طعم تازه و دل‌انگیز را برای گوته فراهم می‌سازد:

«آه ای حافظ، باشد که غزل‌های دل‌انگیز تو و مثال قدسی‌ات، ما را در جرنگ جرنگ جام‌ها، تا به محراب خدا راهبر شود» (گوته، ۱۳۹۲: ۳۵)

و در نهایت باید گفت شعر و ادبیات فارسی نیز با ظرفیت‌های غنی و اصیل خود فضایی مطمئن و دل‌آرام را برای خلق یک گفت‌وگوی آزاد از فراسوی مرزهای مکانی و زمانی ایجاد کرده است: «پس شعر سر لوح دیوان او [دیوان شرقی - غربی]، یعنی هجرت - در این سرآغاز دوران صلح - نه به مفهوم فرار، بلکه به مفهوم سفر است، سفری شادمانه به ساحت‌های شعر فارسی» (لورکه، ۱۹۵۸: ۴۱۴؛ به نقل از حدادی، ۱۳۹۳: ۴۹).

حافظ و گوته، آگاهانه در پی گسترش روابط خود با انسان‌های دیگر، از طریق ادبیات بودند. حافظ سفر نکرد؛ اما با ایجاد مفاهیم صلح و دوستی و عشق در اشعارش، آگاهانه به دنبال ایجاد پیوند و گفت‌وگو با انسان‌هایی فراتر از مرزهای خود برآمد:

فکند زمزمه عشق در حجاز و عراق      نوای بانگ غزل‌های حافظ از شیراز  
(غزل ۲۵۹: ۳۵۱)

و نوای عشقی که او سر داده بود مرزهای زمانی و مکانی را گشود و توانست در فضایی جدید گفتمانی تازه را آغاز کند. گوته نیز به صورت منطقی و آگاهانه، به طنین این صدای رسا و روشن پاسخ داد. او با هدف برقراری ارتباط بین شرق و غرب و گذشته و آینده بحث ارتباط ادبیات بین ملل را به منظور آشتی و صلح بین دو بلوک غرب و شرق مطرح کرد و خود با آفرینش «دیوان غربی - شرقی» و بازتاب اندیشه‌ها و باورهای شرق و به خصوص ایران و قابل فهم کردن آن برای خواننده غربی در این زمینه گامی عملی برداشت. گوته «در نامه‌ای که در تاریخ ۱۶ مه ۱۸۱۵ نوشته، ولی هرگز فرستاده نشده است، به ناشر خود کوتا از کار تازه‌ای که با خواندن ترجمه هامر شروع کرده خبر می‌دهد و از قصد خود پرده برمی‌دارد که می‌خواهد غرب و شرق، گذشته و آینده، شعر فارسی و شعر آلمانی را به هم پیوند دهد» (نکوروح، ۱۳۸۹: ۸۸). در نهایت باید اذعان داشت، ادبیات می‌تواند با شکستن قطعیت‌های مکانی و زمانی، همزمان با حضور در

گفتمان برآمده از آن، ارتباطی گسترده و پیچیده را رقم زند. این ارتباط، تعاملی سازنده را شکل می‌دهد که ضمن بارورسازی و جاودانگی خود، سبب غنای ادبیات پذیرنده این تعامل نیز می‌شود. در این پژوهش شاهد بودیم، *حافظ* و *گوته* به عنوان دو سمبل شرق و غرب، در یک گفتمان جهانی، به گفت‌وگو نشستند و این را نشان دادند که اگر ادبیات از درون روح جامعه بشری خلق شود و خارج از تعصبات یکسونگر در یک گفتمان منطقی و پویا شرکت کند، می‌تواند سازنده صلح و دوستی بین گفتمان‌های متعدد و متفاوت جهانی باشد. بنابراین گفت‌وگوهای ادبی اگر به درستی و خارج از پیش‌داوری‌ها انجام شود، ملت‌ها را از خودخواهی و خودشیفتگی باز می‌دارد و در این تعامل، تقابل‌ها و تضادها کمرنگ شده و در نتیجه جنگ و نزاع‌ها کم‌تر می‌شوند. از سوی دیگر با انعکاس صداهای متفاوت و شنیدن و ارج نهادن به آن‌ها، تک‌صدایی‌های زورگویانه محو می‌شود و می‌توان طنین چندصدایی را در گفتمان جهان معاصر هم شنید.

### نتیجه بحث

در نهایت باید اذعان داشت ادبیات و هنر به عنوان یکی از پایه‌های مستحکم در نظام گفتمان صلح جهانی می‌تواند تأثیرگذار باشد. یکی از نمونه‌های بارز این گفت‌وگو را می‌توان در تعامل شرق و غرب در گفت‌وگوی *حافظ* ایرانی و *گوته* آلمانی جست‌وجو کرد که منجر به شکل‌گیری نظریه «ادبیات جهان» گردید؛ هرچند به دلیل عدم شناخت کافی از مشرق زمین، این آشنایی نتوانست به صورت گسترده‌ای مورد استقبال قرار گیرد؛ اما به عنوان نمادی از گفتمان تعامل بین شرق و غرب از آن یاد می‌شود. *حافظ* به عنوان حافظه فرهنگی ایران زمین، با حفظ اصالت شرقی و ایرانی توانست *گوته* را در نظام غرب‌گرایانه، معطوف اندیشه‌های انسان‌دوستانه‌اش سازد و انس و الفتی فرازمانی و مکانی را ایجاد کند. بر اساس نظریه منطق گفت‌وگوی *باختین* و دیگر اندیشمندان این حوزه گفتار و متون با خود، راوی و دیگران در گذشته و آینده در حال گفت‌وگو هستند و بر اساس نظریه «ادبیات جهان» *گوته*، متونی که از اصالت روح بشری برخوردار باشند و بتوانند از مرزهای فرهنگی خود عبور کنند، قادر خواهند بود تعاملی سازنده را با جهان فراسوی خود ایجاد کنند و از این طریق جاودانه شوند. بنابراین «ادبیات جهان» هم

گونه‌ای گفت‌وگوی بینامتنی را مطرح می‌کند، گفت‌وگویی منطقی ورای زمان و مکان و در سطح جهانی که از تک‌گویی می‌گریزد و راه را برای هویت یافتن گفتارهای فردی می‌گشاید. «شناخت» و «آشنایی» با ادبیات و هنر ملل دیگر سبب دریافت درست و درک شباهت‌ها و اشتراکات می‌شود و این امر زمینه بیش‌تر انس و دوستی بین ملت‌ها را فراهم می‌سازد. از سوی دیگر این امر پیش‌داوری‌ها و ناداوری‌ها را تعدیل کرده و موجب پذیرش تفاوت‌ها و احترام به آن‌ها می‌شود. در نهایت باید اذعان داشت که گفت‌وگوی درست و منطقی در نظام گفتمان ادبی و هنری جهان، تعامل، صلح و دوستی را جایگزین خودشیفتگی، مطلق‌اندیشی و یکسونگری می‌سازد و بدین وسیله می‌توان شاهد دنیای بهتری برای زیستن بود.

## کتابنامه

- احمدی، بابک. ۱۳۸۹ش، **ساختار و تأویل متن**، چاپ نهم، تهران: نشر مرکز.
- آلن، گراهام. ۱۳۸۰ش، **بینامتنیت**، پیام یزدانجو، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- باختین، میخائیل. ۱۳۸۷ش، **تخیل مکالمه‌ای**، ترجمه رؤیا پورآذر، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. ۱۳۷۷ش، **دیوان حافظ**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ بیست و دوم، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- کاظمی، ایرج. ۱۳۸۱ش، **حافظ در اندیشه حافظ شناسان**، چاپ اول، تهران: انتشارات افلاک.
- گوته، یوهان ولفگانگ فون. ۱۳۹۲ش، **دیوان شرقی - غربی**، ترجمه محمود حدادی، چاپ دوم، تهران: کتاب پارسه.
- لورکه، اسکار. ۱۹۵۸م، **مجموعه آثار**، چاپ انتشارات زوکامپ هامبورگ.

## کتب لاتین

- Darosh, Divid(2003), what is word literature? Princeton and oxford: princetonuniversity press.
- Romdenh-Romlue(2011), Routledge philosophy Guide book to Merleau -ponty, London: Routledge.
- Linell, Per(2008), Essential of dialogism, Sweden. Department of communication studes Linkoping university.

## مقالات

- انوشیروانی، علی رضا. ۱۳۹۰ش، «**ادبیات جهان، از اندیشه تا نظریه**»، مجله ادبیات تطبیقی، بهار، پیاپی ۳.
- تائبی نقندری، زهره. ۱۳۹۲ش، «**حافظ از دو نگاه: رمانتیسم گوته و تعالی‌گرایی امرسن**»، ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، پیاپی ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۹۲).
- حدادی، سید محمد. ۱۳۹۳ش، «**رنجنامه گوته، پژواک کلام حافظ، تحلیل بر رنج‌نامه، دیوان غربی - شرقی یوهان ولفگانگ فن گوته**»، مجله تاریخ ادبیات شماره ۷۴/۳.
- سلیمانی، فرانک. ۱۳۸۸ش، «**جلوه‌های صلح و بشر دوستی در اشعار مولانا، حافظ و سعدی**»، نشریه امداد و نجات، دوره ۱، شماره ۳.
- عظیمی، حسین و علیا، مسعود. ۱۳۹۳ش، «**نسبت متن و صدای دیگری در اندیشه باختین**»، کیمیای هنر، سال سوم، شماره ۱۳.
- نکوروج، حسن. ۱۳۸۹ش، «**تأثیر غزل حافظ در دیوان شرقی - غربی**»، ویژه‌نامه فرهنگستان، بهار، شماره ۱.

### **Bibliography**

- Ahmadi, Babak (2010), *Structure and Interpretation of Text*, Tehran, Ninth Edition, Center Publishing.
- Allen, Graham (2001), *Intertextuality, Yazdanjou's Message*, Tehran, First Edition, Center Publishing.
- Anushirvani, Ali Reza (2011), *World Literature, From Thought to Theory*, Comparative Literature Magazine, Spring, Successive.
- Bakhtin, Mikhail (2008), *Conversational Imagination*, Translation by Roya Pourazar, First Edition, Release.
- Ta'bei, Nahandari, Zohreh (1392), *Hafez from Two Look: Goethe Romanticism and Emerson's Excellence, Adaptive Literature (Persian Language and Literature Academy)*, Series 8 (Autumn and Winter 2013).
- Hafez (1998), *Divan Khajeh Shamsuddin Mohammad Hafez Shirazi*, By Khalil Khatib Leader, Twenty-Second Edition, Safi Alishah Publications, Tehran.
- Haddadi, Seyyed Mohammad (1393), *Goethe Rangnit, Hafez's Echoes of Hearing, An Analysis on the Rabid, The Oriental Western Guard of Johann Wolfgang von Goethe*, The Journal of the History of Literature No. 3/74.
- Soleimani, Frank (2009), *The Effects of Peace and Humanity in the Poems of Rumi, Hafez and Saadi*, Journal of Rescue and Rescue, Volume 1, Issue 3.
- Azimi, Hossein, Ali, Masoud, (1393), *The Relationship between Text and Sound in Bakhtin's Thoughts*, Kimia Art, Third Year, No. 13.
- Kazemi, Iraj (2002), *Hafez in the Thought of Hafezologists*, Tehran, First Edition, Aflak Publications.
- Goethe, Johann Wolfgang von (1392), *Eastern and Western Divan*, translated by Mahmoud Haddadi, Second Edition, Parseh Book.
- Lorque, Oscar, (1958), *Collection of Works*, published by the Zukump Publishing House of Hamburg.
- Nekoorouh, Hasan (2010), *The Effect of Hafez's Ghazal in the Western Eastern Divan*, Special Edition of the Academy, Spring, No. 1.
- Darosh, David, *what is word literature?* Princeton and oxford: princetonuniversity press,2003.
- Romdenh-Romlue.(2011),*Routledge philosophy Guide book to Merleau –ponty*, London: Routledge.
- Linell,Per,(2008), *Essential of dialogism*, Sweden. Department of communication studes Linkoping university.